

متن پرسش

سلام و وقت بخیر خدمت استاد عزیز و گرانقدر: استاد قبلاً سوالی در مورد سایه نداشتن ائمه و رسول اکرم مطرح شد پاسخ دادین که «شاید غلبه‌ی روح مبارک رسول خدا «صلوات‌الله‌علیه‌وآله» بر عالم جسم چنین اقتضایی را در پی داشته باشد که جسم آن حضرت سایه ندارد، با این همه معنای درست این خبر را نمی‌دانم.» استاد، چرا سایه نداشتن نمی‌تواند مقوله‌ای از جنس همین مفاهیم که می‌فرمایید باشد (همه مطالب نقل از سخنان حضرتعالی می‌باشد) «ما عموماً، با سایه‌های ذهنان زندگی می‌کنیم و به حقیقی‌ترین بُعد زندگی که همان ابدیت است رجوع نداریم هنگامی که حضرت طوری سخن می‌گویند که ما مجبور می‌شویم این سایه‌ها را کنار بگذاریم، از خود می‌پرسیم پس چه کار بکنیم چون کار دیگری نداریم». «کسی که دنیا را جدی گرفت با سایه‌های ذهن اش زندگی می‌کند، چه از آن سایه‌ها بترسد و از آن‌ها فرار کند و چه با آن سایه‌ها رفیق شود و با آن‌ها دل خوش کند، در هر دو صورت از واقعیت بیگانه است، چون سایه‌های ذهنی واقعیت ندارند. راه نجات از این که انسان بازیچه‌ی سایه‌های ذهنی نشود، یک راه بیشتر نیست و آن جدی گرفتن حیات ابدی است.» «آن‌هایی که از مسیر رسیدن به خدا منحرف شدند برایشان عذاب دردناکی است، به جهت آن که یَوْمُ الْحِسَابِ را فراموش کردند. اگر قیامت و حیات ابدی برای افراد جدی شود سایه‌های ذهنی قدرت و توانایی‌شان را از دست می‌دهند.» «ما باید سایه‌ها را از روی ذهن و قلبمان برداریم تا بتوانیم کاملاً آزاد نفس بکشیم، اگر شما از کسی که علناً کار حرامی را انجام می‌دهد و در تاریکی زندگی می‌کند، نپرسید که این چه وضعی است؟ او از شما می‌پرسد که چرا اینقدر خودت را به احکام دین مقید کرده‌ای.» «اگر انسان آسمانی شود و پناه روح و جان خود را خدا بداند از این نوع فشارهای روحی راحت می‌گردد. دیگر سایه‌ها در ذهن او حکومت نمی‌کنند که با درهم پیچیده شدن سایه‌ها او هم درهم پیچیده شود، بلکه خدا بر او حکومت می‌کند.» «اهداف و همی غیر واقعی است و نباید به فکر برآوردن اهدافی این چنینی برآمد و فکر کنیم چون این شخص رئیس است پس مهم است و یا چون این سنگ گرانقیمت است پس مهم است، اینها نسبت و اعتباریاتی است که اذهان بشری ساخته‌اند و ریشه در سایه‌های ذهن انسان‌ها دارد. و از این جهت نباید وقت خود را صرف اهداف و همی نمود.» «علم باید طوری باشد که بتواند ما را به خودمان بشناساند نه اینکه یک «من» بدلی به ما بدهد که سایه‌ی ذهن ما شود. بعضی علم‌ها یک «من» بدلی به انسان می‌دهد.» «بدبخت آن کسی است که چیزی جز اجسام و ظواهر را نمی‌شناسد، زیرا مرگ، همه چیز او را نابود می‌کند ولی اگر ماوراء زندگی دنیایی، به مالک مرگ نظر داشت هیچ وقت با نابودی مطلوباتش روبه

رو نمی شد. اگر انسان توجه داشت که کل حیات، در زندگی دنیایی اش خلاصه نمی شود و اگر خود را وسیع تر از تنفس بدنی اش، در دست خالق حکیم احساس کرد، هرگز سایه ی تنگ و تاریک دنیاگرایی بر او فشار نمی آورد تا گمان کند همه چیز تنها در دنیا یافت می شود، آیا در زندگی با انسان هایی روبه رو نشده اید که نگران لباس های مستعمل با آرنج های سوراخ و کفش های مندرس خود نیستند ولی نگرانند که مبادا ستارگان بر جانشان ندرخشند؟ این ها ماوراء مرگ و زندگی، با خدا زندگی می کنند. با خدایی که در همه چیز و از همه چیز می توان سراغ او را گرفت.» «باید خود را از سایه های آن ذهنی که همواره ما را به خود مشغول می کند و از نظر به خداوند باز می دارد آزاد کرد.» «همین که همه همت انسان این باشد که من مستقل از حق، یعنی من و همتی را حفظ کند، از مسیر درست دور می افتد و به مقصدی که باید برسد، نمی رسد و عملاً با سایه زندگی خود زندگی می کند در حالی که سایه زندگی، اصل زندگی نیست، انسان را به اهداف دروغین عادت می دهد و اندیشه اش را در مسیر همان اهداف دروغین به کار می برد.» «تو ابدیت داری ولی دنیا ابدیت ندارد، پس تو برای دنیا خلق نشده ای، خود را مواظب باش که به دنیای ناپایدار گره نزنی. خیلی عجیب است که آدم خود را در سایه های زندگی مصرف کند. سایه ها می میرند و او می ماند، ولی بدون هیچ محتوایی. کسی که وقتش را صرف سایه کرد، سایه چون حقیقت ندارد، می رود، اما او نمی رود.» «سایه های ذهنی ما که ما را از حیات ابدی غافل کرده بود، همه و همه کنار می روند و در آن حالت شما زنده می شوید و زندگی حقیقی شروع می گردد.» محو او گشتند آخر بر دوام / سایه در خورشید گم شد والسلام

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: نکات خوبی را مطرح فرموده اید مبنی بر این که سایه های ذهنی چه اندازه حجاب حقیقت می شوند و مسلماً رسول خدا «صلوات الله علیه وآله» از چنین سایه های ذهنی مبرا بوده اند. به قول شاعر بزرگوار آقای رافعی: اگر همسایه ها بی سایه بودند / حصار خانه ها سنگی نبودند. که منظور ایشان نیز همین سایه های ذهنی است. ولی اگر واقعاً رسول خدا «صلوات الله علیه وآله» هنگامی که در بین مردم بودند، جسمشان سایه نداشته است، قضیه غلبه روح بر جسم به میان می آید. ولی احتمالاً شاید بتوان گفت همان هنگامی که بین مردم بودند، مردم آن چنان از حضور آن حضرت بهره مند می شدند و احساس آرامش می کردند که اصطلاحاً این حالت نداشتن سایه قلمداد می شد. و به همین جهت در مورد ائمه «علیهم السلام» نیز در بعضی روایت ها داریم که آن ها نیز سایه نداشتند، گویا به معنای روان بودن حضور آن ها برای روح های مخاطبین شان بوده است. موفق باشید